

ما چه قدر پای پیمانمان با رهبرمان هستیم؟

آنچه در پی می‌آید سخنرانی آیت‌الله مجتبی‌ی تهرانی در نخستین شب مراسم عزاداری ماه محرم در بیت وی است...

آیت‌الله مجتبی‌ی تهرانی در نخستین شب محرم گفت: وقتی دهه عاشورا و بحث امام حسین(ع) و کوفه و اینها شده است، این کوفی‌ها را لعنت می‌کنیم، ببینم تو خودت بودی این کار را می‌کردی؟ ما چه قدر پای پیمانمان با رهبرمان هستیم؟ آنچه در پی می‌آید سخنرانی آیت‌الله مجتبی‌ی تهرانی در نخستین شب مراسم عزاداری ماه محرم در بیت وی است:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم؛ بسم الله الرحمن الرحیم؛ و الحمد لله ربّ العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین. «الاسلام بدوّه محمدی و بقاؤه حسینی»

ما در سنوات گذشته، بیش از ده سال در دهه اول محرم، بحثمان راجع به قیام امام حسین(علیه‌السلام) بود و عرض کردم که این قیام و حرکت، هدفمند بود و صحیفه‌ای از درس‌های گوناگون معنوی، معرفتی، فضیلتی انسانی، دنیوی، اخروی، فردی و اجتماعی بود. بالأخره بحث ما در سال گذشته به اینجا رسید که امام حسین(علیه‌السلام) مصلحی غیور و ضد غرور بود؛ نه کسی را مغرور کرد و نه خود مغرور بود.

قصد داشتیم در ذیل بحث گذشته مطلبی را عنوان کنم که به تعبیری می‌توان گفت منشأ بسیاری از شبهاتی است که نسبت به حرکت و قیام آن بزرگ مرد تاریخ بشریت، امام حسین(علیه‌السلام) مطرح شده است، اما سال گذشته با این که بیش از بیست جلسه بحث کردیم، موفق نشدم این مطلب را بگویم. لذا ان‌شاءالله اگر خداوند توفیقی دهد و عمری عنایت بفرماید در این شب‌ها آن مطلب را تحت عنوان «یک سؤال» مطرح میکنم.

منشأ شبهات مربوط به قیام امام حسین(علیه‌السلام)

آیا قیام و حرکت امام حسین(علیه‌السلام) حرکتی عجولانه بود؟ یعنی بعد از آن که خبر مرگ معاویه به ایشان رسید و ولید از ایشان تقاضای بیعت کرد، ایشان در عرض یک یا دو شب، تصمیم گرفت که به مکه بروند و بعد از مکه به سمت کوفه رفته و بعد هم آن قضایا پیش آمد؟ آیا اینها حساب نشده و عجولانه بود؟ آیا حضرت در مقابل یک عمل انجام شده، قرار گرفته بود؟ آیا حضرت در حسابگری‌هایش اشتباه کرده بود؟ یا نه، حرکت حضرت اصلاً عجولانه نبود و ایشان هم در مقابل عمل انجام شده قرار نگرفته و در محاسبه هم اشتباه نکرده بود؛ بلکه حرکتی مدبرانه و حساب شده بود.

غالب اشکالات و شبهات راجع به حرکت امام حسین(علیه‌السلام) بر محور همین مواردی است که من عرض کردم؛ 1. حرکت امام حسین عجولانه بود، 2. مدبرانه یا حساب شده نبود و 3. در محاسبه اشتباه کرده بود؛ برای تأیید این اشکالات هم این‌طور شاهد می‌آورند که برای این بود که حرکت امام حسین از نظر ظاهر به نتیجه‌ای که حضرت می‌خواست نرسید. نگاه کنید که اینها چه قدر خوب اشکال را بیان می‌کنند!

منشأ غالب اشکالاتی که می‌خواهند به این حرکت کنند همین مطلب است. در حالی که مطلب، این چنین نیست و این خودش بحث مستقلى است. اما من نمی‌توانم به طور مفصل وارد شوم، فقط مقدمتاً از نظر تاریخ این مطلب را عرض می‌کنم.

اتفاقات بعد از پیغمبر اکرم

بعد از وفات پیغمبر اکرم، خلیفه اول و دوم مقید بودند که تقریباً همان روشی را در پیش بگیرند که پیغمبر در میان مسلمان‌ها به کار می‌گرفت. نوبت به خلیفه سوم که رسید، روش او هم تقریباً در نصف زمان خلافتش با روش رسول خدا هماهنگ بود، اما تقریباً در شش سال باقی‌مانده، خط عوض کرد و از سیره پیغمبر منحرف شد. وقتی که او مُرد، به حسب ظاهر نوبت به علی(علیه‌السلام) رسید. شما در تاریخ ببینید که حضرت بعد از بیعت مردم با ایشان چه خطبه‌هایی خواند؛ برخی مسائل را چنان تند مطرح کرد که کسی باور نداشت حضرت در اجرای فرامین الهی تا این حد جدّی و مصمّم باشد. حتّی حضرت در امور مالی گفت: کسانی که از بیت المال خورده‌اند و برده‌اند، بدانند ولو این که اموال بیت‌المال را کابین همسرانشان کرده باشند، من همه را برمی‌گردانم. ببینید چگونه تند بر خورد کرد که همین باعث شد عده‌ای از کسانی که جزء اصحاب حضرت بودند، از علی(علیه‌السلام) دلزده شدند و همین موارد، منشأ جنگ‌های جمل و صفین و نهروان شد. برای همین بود که علی(علیه‌السلام) در عرض آن چهار سال و اندی که حکومت کرد، دیگر مهلت پیدا نکرد که کاری انجام دهد. در پایان هم همین مسائل منجر به شهادت علی(علیه‌السلام) شد.

از آن به بعد، مسأله حکومت معاویه در بخشی از بلاد مسلمین، پیش آمد. دیدید که معاویه در زمان علی(علیه‌السلام) باعث جنگ صفین بود، بعد از علی هم ده سال دوران خلافت واقعی امام حسن(علیه‌السلام) دیدید که معاویه چه خباثتی کرد و صلح‌نامه‌ای را به حضرت تحمیل کرد.

در اینجا من از شما یک سؤال می‌کنم، آیا امام حسین حضور نداشت که از جریانات و اتفاقات جامعه اسلامی بیخبر باشد و عجولانه

تصمیم بگیرد؟! آیا حضرت در جامعه آن موقع نبود که در یک عمل انجام شده قرار گرفته و در محاسبات خود اشتباه کند؟! امام حسین از آن اول تا وفات امام حسن مجتبی در متن همه اتفاقات حاضر بود و از تمام این جریانات شناخت کافی داشت. حضرت تمام این صحنه ها بعد از پیغمبر تا آن موقعی که امام حسن از دنیا رفت، دیده بود و بعد از اینها نوبت به امامت خود حضرت رسید.

ارکان تشکیل حکومت: «رهبری» و «مردم»

حالا اینجا برای این که من وارد بحث شوم این مطلب را عرض می‌کنم؛ هر حکومت، نظام یا رژیمی، چه برای براندازی‌اش و چه برپایی‌اش دو رکن دارد؛ رکن اول «رهبری» است و رکن دوم «وجود حداکثری مردم در صحنه» است و بیش از این هم نیست.

زمینه‌های پیدایش و بقای حکومت

اما این دو رکن، بر سه زمینه قابل شکل‌گیری و اثرگذاری است؛ یعنی این زمینه‌ها باید باشد تا این دو رکن کاربرد داشته باشد. اگر نظامی بخواهد تداوم داشته باشد یا نظام دیگری را سرنگون کند، باید این سه زمینه را داشته باشد. زمینه اول؛ عبارت از اعتماد و خوش‌بینی اکثریت مردم به رهبری است و نظر مردم نسبت به رهبر باید چنین نظری باشد. زمینه دوم؛ آنچه که رهبری هدف‌گیری کرده است و آنچه که اکثریت مردم در صحنه، هدف‌گیری کرده‌اند، همسو باشد. اگر رهبر چیزی بگوید و مردم چیز دیگری بگویند، این راه به جایی نخواهد برد، نه نظامی را به سر کار خواهد آورد و نه از بین خواهد برد. همسو بودن هدف رهبری با هدف اکثر مردم در صحنه زمینه دوم است. زمینه سوم؛ رهبری و اکثریت مردم در صحنه نظرشان نسبت به آن نظام موجود که می‌خواهند آن را براندازند نظر منفی باشد. نظرشان باید نسبت به رهبری که الآن قبول کردند نظر مثبت باشد، اما باید نسبت به آن که الآن موجود است و می‌خواهند ردش کنند، نظرهمه منفی باشد. این موارد خیلی طبیعی و روشن است.

تطبیق بحث با وضعیت زمان قیام امام حسین

حالا به سراغ وقایع و صحنه‌هایی که آن موقع بود برویم، چون من می‌خواهم تطبیقی صحبت کنم. در آن موقع از نظر جغرافیای نظام اسلامی، دو منطقه جغرافیایی در مسائل حکومتی نقش داشتند؛ یکی عراق که مرکز آن هم کوفه بود و دیگر شام. عراق و حجاز با هم مرتبط بودند، ولی شام این‌طور نبود. شام با کوفی‌ها، عراقی‌ها و بصری‌ها هم‌سوئی نداشت.

بررسی دیدگاه اکثریت مردم عراق

لذا ما سراغ آن دو رکن رهبری و اکثریت مردم در صحنه و سه زمینه محوری این دو رکن می‌رویم. اول عراق را بررسی کنیم. در عراق مردم سه گروه بودند که حالا من سراغ اکثریتشان می‌روم.

1. شناسایی رهبر حق

گروه اکثریت مردم عراق، که اهل کوفه بودند، رهبری را خوب شناسایی کرده و حق را از باطل تشخیص داده بودند. بینی و بین الله اکثریت مردم حق را از باطل تشخیص داده بودند و می‌دانستند کدام شخص یا شخصیت است که بر حق است و سزاوار رهبری است. این مطلب را عراقی‌ها و کوفی‌ها می‌دانستند و در این شبهه هم نداشتند. حق را از باطل خوب تشخیص دادند و از آن طرف هم در مقابلش باطل را خوب می‌شناختند.

2. وحدت هدف میان رهبری و مردم

اما راجع به هدف؛ کوفی‌ها امام حسین را خوب می‌شناختند و معاویه را هم خوب می‌شناختند، اکثریت آنها در این تأمل نداشتند که امام حسین بر حق است و معاویه بر باطل است، این را همه را می‌دانستند. همه آنها حق و باطل را می‌شناختند. لذا در زمان هُذنه یعنی زمانی که هنوز بین امام حسین و بنی‌امیه درگیری و رویارویی نشده بود و نعمان‌بن‌شیر از طرف معاویه و بنی‌امیه، امیر کوفه بود، وقتی مسلم بن عقیل به عنوان نماینده امام حسین به کوفه آمد، کسی که بسیار هم با یزید مخالف بود و این مخالفت را هم بیان می‌کرد که اینها بر باطل هستند و ما می‌خواهیم این رژیم را براندازیم، ببینید مردم کوفه چه طور آمدند و با او بیعت کردند! در یک نقل دارد که وقتی مسلم به خانه مختار رفت، در این مدت کم، دوازده هزار نفر نزد او رفتند، در یک نقل دارد هجده هزار نفر رفتند و با او بیعت کردند. این چیزی است که در تاریخ آمده و مخصوص به سنی و شیعه نیست، عامه هم این مطلب را نقل کردند. چنین جمعیتی اصلاً شوخی بردار نیست. همه با مسلم بیعت کردند.

بعد وقتی که نعمان حاضر نشد با مسلم درگیر شود و خبر به یزید رسید، او به عبیدالله، آن جانی بالذات که والی بصره بود، ولایت کوفه را داد. ببینید چه صحنه عجیبی است، وقتی وارد کوفه می‌شود به دارالعماره می‌رود، مسلم می‌فهمد و علیه او قیام می‌کند.

می‌گویند چهار هزار نفر با مسلم آمدند و دارالعماره را محاصره کردند. آنجا سی نفر پاسبان داشت، بیست نفر هم از این اشراف و دیگر درباریان در دارالعماره محصور شده بودند. دیگر هیچ چیزی نداشتند و اگر اینها حمله می‌کردند، به راحتی کارشان تمام بود.

تهدید، تحمیق و تطمیع موجب بیعت شکنی کوفیان:

اما چه شد که این‌طور شد؟ آیا این جمعیت کذایی کوفه که آمدند بیعت کردند، به طور ناگهانی و غیبی، در یک شب فهمیدند که اشتباه کرده بودند، یزید بر حق است و امام حسین بر باطل؟ آیا این‌طور شد؟ لا والله! اصلاً این‌طور نبود که اینها به بطلان اعتقادشان پی برده باشند و صدو هشتاد درجه چرخش پیدا کنند. کسی که این حرف را بزند هیچ بهرهای از علم و تحلیل مطالب ندارد. تمام آنها بر همان عقیده بودند.

وقتی امام حسین از مکه حرکت کردند، از افرادی که از کوفه می‌آمدند سؤال می‌کرد که چه خبر بود؟ یکی و دو مورد نیست. فرزندق می‌آید، عبیدالله بن حرّجفی می‌آید. از هر کدام اینها که می‌پرسد می‌گویند کوفیان دلشان با تو است و شمشیرشان علیه تو است. این یعنی چه؟ می‌توانی اینها را با هم جمع کنی؟ بیا این را حل کن. اینها از امام حسین برنگشتند، دلشان را باز می‌کردی می‌گفتند: حسین حق است و یزید باطل است. پس چرا این‌طور شد؟

عواملی را که من در سال گذشته مطرح کردم که حکومت‌های باطل آنها را به کار می‌گیرند، یعنی تهدید و تخویف، تحمیق و تطمیع باعث این واقعه شد.

مردم کوفه تا وقتی که احساس خطر نمی‌کردند، آنچه را که ته دلشان بود اظهار می‌کردند، نعمان بن بشیر هم که کاری به کارشان نداشت؛ با خودشان می‌گفتند: بزنید، بکشید. اصلاً برای همین هزار هزار در خانه مسلم می‌رفتند، چون حق را می‌دانستند و باطل را هم می‌دانستند، ولی وقتی او رفت و این جنایتکار بزرگ تاریخ آمد و مسأله تهدیدها و تحمیق‌ها و تطمیع‌ها شروع شد، موجب شد که اینها عافیت‌طلبی را پیش بگیرند. عقیده آنها عوض نشده بود، یقین هم داشتند ولی عملاً این کار را نکردند و نسبت به آن اعتقاد حقی که داشتند پایداری نکردند. می‌خواستند وضع موجود دنیایی خودشان را حفظ کنند. یک عده به خاطر ترس و یک عده به خاطر به جایی رسیدن و پول و امثال اینها کنار کشیدند.

انکار بنی‌اسرائیل در قرآن

سؤالی که در اینجا مطرح میشود این است که آیا میشود کسی به حق اعتقاد داشته باشد و باز بر خلاف آن عمل کند؟ بله! بهترین شاهد، آیات قرآنی است. در آیات قرآنی نسبت به بنی‌اسرائیل دارد که وقتی حضرت موسی آن معجزات را آورد بنی‌اسرائیل انکار کردند، اما انکار آنها درونی نبود، زبانی بود. از درون یقین داشتند که اینها همه معجزه است و حق است، اما از نظر بیرونی، برای حفظ امور دنیایی‌شان انکار کردند. «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» آن معجزات و آیاتی را که حضرت موسی آورد انکار کردند و حال این که از نظر درونی یقین داشتند. با این که یقین دارد انکار می‌کند، با این که یقین دارد دروغ می‌گوید و الا که نمی‌گفتند دروغ، خودش می‌داند دارد دروغ می‌گوید.

ما چه قدر پای پیمانمان با رهبرمان هستیم؟

ما خودمان اینطوری هستیم. از آن موقعی که چشم باز کردیم، وقتی دهه عاشورا و بحث امام حسین و کوفه و اینها شده است، این کوفی‌ها را لعنت می‌کنیم، ببینم تو خودت بودی این کار را می‌کردی؟ امشب همه بروید با خودتان فکر کنید که اگر شماها بودید حاضر بودید که پایش بایستید تا آنجا که عمرو انصاری ایستاد.

می‌گویند: تا وقتی که او زنده بود در روز عاشورا یک تیر به امام حسین اصابت نکرد، یک شمشیر به سمت او نیامد. تا این که این قدر به او تیر خورد مجبور شد به زمین افتاد و دیگر نمی‌توانست بلند شود، رویش را به امام حسین کرد و گفت آیا من به آن پیمانی که بسته بودم عمل کردم؟ آقا من به آن عهده‌ی که بسته بودم عمل کردم؟ وفاداری کردم؟ امام حسین (علیه‌السلام) به او می‌گوید: نعم، بله «أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ» تو جلوتر از من در بهشت می‌روی، وقتی رفتی آنجا سلام من را به جدم برسان!

من از شما سؤال می‌کنم؛ بین ما چند نفر این‌طور هستند که پای آن چیزی که در درون می‌داند حق است، بایستد، اصلاً متزلزل نشود و این امور دنیایی او را فریب ندهد؟ مسأله این بود. اصلاً باور کردنش سخت است.

ویژه نامه محرم و صفر خبرگزاری فارس